نِلسون ماندلا و گذار از آپارتاید

کمتر سیاستمداری در جهان بوده که این چنین مورد ستایش قرار گرفته باشد و همانگونه که خانم ویلما روسوف ، رئیس جمهور برزیل گفته است ، ماندلا به پانتئون بشریت تعلق دارد.شاید بشر ،یکی از گرامی ترین فرزندان خود را ازدست داده است. در این ستایش از ماندلا ، هرکسی بنا به جایگاه سیاسی و اجتماعی متعلق بخود، تصویر متفاوتی از او را میبیند.در واقع هرکسی میخواهد تصویر خود از ماندلا را با اندیشه و ادراک خود منطبق سازد .

در اذهان عمومی بسیاری ازما ها و کسان دیگری در گوشه و کنار جهان ، نام ماندلا با مبارزه ومقاومت صخره وار او در برابر آپارتاید و گذار از آن بیک دولت دموکراتیک که در آن انسان « آزاد بدنیا می آید» مرتبط است . لیکن در اندیشه بسیاری از روشنفکران ما ، که زندگی در زیر سایه یک حکومت استبدادیِ صد ها بار بدتر از آپارتاید را تجربه میکنند، رویه دوم از نقش تاریخی ماندلا است که تحسین آنان را بر انگیخته است.آنها حسرت نبود چنین شخصیت حرمت برانگیزی در کشور مارا دارند. ماندلائی که بظاهر بصورتی مسالمت آمیز و از طریق مذاکره با رهبران آپارتاید ، گذار صلح آمیز بدوره دموکراتیک و بی هیچ تنشی را امکان پذیر ساخته است!چه میشد که در کشور ما نیز ماندلا مانندی از درون همین حکومت اسلامی پیدا میشد که با عاقل مردی در دم و دستگاه ولایت ، دست مودت بهم میدادند و ایران نیز بیک کشور دموکراتیک تبدیل میشد! بجرآت می توان گفت که در بیست سال گذشته بخش هائی از مردم جامعه ما و طیف نظری ای که آنان را نمایندگی می کنند، تصویری از ماندلا ارائه داده اند که بیشتر به پاپ در واتیکان شبیه است تا ماندلای مرد میدان و مرد گذر از طوفان ، ماندلای مبارزه برای برابری و آزادی انسان ها در تمام سطوح، که انگیزه استقامت وی در طی سال های طولانی در پیکار ودر زندان بود . پاره ای شاید ستایش از چنین ماندلائی را یک «قهرمان پروری» بنامند که دوران آن گذشته و دیگر ارزش خود را از دست داده است. گوئی درکشور چاه جم کران زده ما ، جستجوی معجزه و ظهور یک مسیحا نفسی همچنان بر ذهن ما سنگینی میکند .ولی من برنخستین نقش ماندلا تاکید دارم که آپارتاید را بزانو در آورد و بدون آن ، گذار از آپارتاید ناممکن بود.از آنجا که شکستن حکومت آپارتاید از عهده هیچ «ابرمن» تنهائی بر نمی آمد ، پس باید برآن مبارزه بزرگی تاکید داشت که ماندلا نماد آن بود.چرا که گذر از آپارتاید ، صرفاًمحصول صلح طلبی ماندلا و دوکلرک نبود . بلکه بر آیند نهائی آن مبارزه ای بود که حزب حاکم نژاد پرست را بر آن واداشت که یا شاهد فروریزی و ازدست دادن همه چیز شوند ، و یا ازطریق بازشناختن واقعیت گریزناپذیر ، دست آشتی بسوی حریفی دراز کنند که توان حکومت برآن دیگر ناممکن شده بود.دگرگونی های بزرگ در تاریخ ، محصول اراده های نیک نیست . بلکه برآیند یک مبارزه طولانی ، استواری بهنگام شکست و عقب نشینی ها ، و توانائی در یافتن علل آنها و گام نهادن در مسیری است که سر انجام پیروزی و نیل به هدف را ممکن میسازد. نام ماندلا ، قبل از هر چیزی با این دوره از تاریخ آفریقای جنوبی و مبارزات توده های وسیع مردم پیوند دارد. ماندلا در واقع تبلور مبارزه و جانفشانی هزاران مرد وزن در طول صد سال گذشته است که صورتگر تاریخ تنها نام مشترک ماندلا را بر آن تصویر کرده است. عبور از آپارتاید ، فقط یکی از هدف های ماندلارا تشکیل میداد. دوره بعدِ آپارتاید ، خود تصویری از درجه رسیدن به دیگر اهداف را بازمینمایاند. فراموش نباید کرد که تا سال ۱۹۹۰ ، نه تنها دولت آپارتاید آفریقای جنوبی ، بلکه دولت های آمریکا و انگلیس و پاره ای از دولت های دیگر ، از «کنگره ملی آفریقا»بعنوان یک سازمان تروریست نام میبردند ودر نظر حکومت آپارتاید و حامیان آن نلسون ماندلا هنوز یک «جنایتکار» شمرده می شد.چه شد که ماندلا به قهرمان صلح و آزادی تبدیل شد و سخنرانان در خطابه های تدفین او سعی کردند که در تحسین او، یکی از دیگری گوی سبقت جویند؟

در ارزیابی و تحلیل گذر آفریقای جنوبی از یک حکومت نژادی آپارتاید بیک دولت دموکراتیک ، باید بر آرایش سیاسی و طبقاتی نیروها در داخل آن کشور ، و تغیرات عظیمی که در صحنه جهان رخ داد ، توجه کرد.وگرنه فهم گذار از آپارتاید و دلایل بنیادی آن ناممکن خواهد بود.

در صحنه داخلی ، جنبش سیاسی و اجتماعی ضد آپارتاید ، بر سه مولفه مهم ، یعنی مثلث «کنگره ملی آفریقا»، «حزب کمونیست آفریقای جنوبی» ، و «اتحادیه های کارگری »بشدت سازمان یافته و رزمنده (COSATU) استوار بودکه ضمن جدا بودن از نظر سازمانی ازهمدیگر ، بشدت درهم تنیده بودند.غالب رهبران اتحادیه های کارگری ، عضو هیات

اجرائی حزب کمونیست و یا کنگره ملی آفریقا نیز بودند. همچنین رهبر حزب کمونیست عضو هیات اجرائی و مسئول شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا نیز بود. بعد از آپارتاید، شاخه نظامی آن در نیرو های مسلح کشور ادغام گردید . ولی این سه مولفه درونی ، همین امروز نیز همچنان بدرجات متفاوتی ، در صحنه سیاسی جامعه آفریقای جنوبی نقش دارند ، هرچند که وجهه کنگره ملی آفریقا بدلیل تسلیم شدن به سیاست های نئولیبرالی و خرابتر شدن وضعیت اقتصادی مردم و رشد بیکاری و گسترش هرچه بیشتر شکاف های طبقاتی ، آسیب دیده است.

در آستانه گذر از آپارتاید ، حدود یک میلیون نفر از کارگران ، برغم زیر فشار بودن در رژیم آپارتاید ، بطور رسمی به اتحادیه های خود حق عضویت میدادند.رزمنده ترین کارگران در حساس ترین شاخه های اقتصاد آفریقای جنوبی ، بویژه در رشته های مختلف استخراج معادن متمرکز بودند و آمارتشکل یابی اتحادیه ای نشان میدهد که نسبت سازمان یابی در آنها(۲۵ درصد) از پاره ای از کشورهای غربی نیز بیشتر است.

استقرار تدریجی آپارتاید ، با تصرف زمین های آفریقائی ها توسط سفید پوستان مهاجر(انگلیسی و هلندی) و محدود کردن آنان در «بانتوستان ها » ، و وضع « قوانین حمل جواز عبور» که روشی برای کنترل بردگی بود ، مبارزه جدی علیه آنرا نیز دامن زد. قابل ذکر است که از نخستین زمان وضع این قوانین بصورت های مختلف تا هنگام لغو آن در ۱۹۸۶ ، حدود ۲۰ میلیون نفر بجرم نقض آن دستگیر شده بودند که خود نشان دهنده یک مبارزه بی وقفه است .و باز باید اضافه کرد که زنان پیشگام آن بودند و نخستین تشکل آنان در ۱۹۱۸ بنام « اتحادیه زنان بانتو» بر محور اعتراض به قانون حمل جواز عبور برای زنان بوجود آمد.

در سال ۱۹۴۴ ، با تاسیس « اتحادیه جوانان کنگره ملی آفریقا» که توسط ماندلا ، والتر سیسلو ، اولیور تامبو و آنتون لمبده بنیانگذاری شد ، مبارزات سیاسی علیه آپارتاید و حقوق اجتماعی را در مسیر دیگری انداخت .نسل دیگری پا به میدان گذاشته بود که خواهان تمرکز بر بسیج توده ای و بکار گیری سیاست های موثرتری برای پیشبرد مبارزه علیه نژاد پرستی و برای حقوق برابر بود که ماندلا یکی ازشاخص ترین آنها بود . در واقع ، نسل جدید ، منعکس کننده گسست از شیوه های گاندی مآب در شکل مبارزه و گسست از محافظه کاری گاندی در خواسته های طبقاتی بود. همچنین آنان خواهان این بودند که بجای نوشتن عریضه و شکایت ، از شیوه های مستقیم تر مبارزه ، مثل نافرمانی مدنی و اعتصاب استفاده کنند.دکتر خوما ، رهبر وقت «کنگره ملی آفریقا» هنوز در مورد اتخاذ چنین تاکتیک هائی تردید داشت. سال بعد ، شاخه زنان کنگره ملی آفریقا نیز بوجود آمد. درسالهای پایانی ۱۹۵۰ ، موثر بودن تاکتیک های مبازه منفی و مسالمت آمیز، بویژه بعد ازسرکوب اعتراضات ۱۹۵۶ ، تقریبا زیر سوال رفته بود. لیکن با وضع« قانون سرکوب کمونیسم» که تحت پوشش آن ، هرنوع فعالیت را نیز میتوانست باستناد آن سرکوب کند ، باسرکوب خونین در شارپ ویل ، مبارزات سیاسی و اجتماعی در مسیر دیگری حرکت کرد. در ۲۱ مارس ۱۹۶۰ در شارپ ویل ، بین ۵ تا ۷ هزار تظاهر کننده بشکل مسالمت آمیزی بطرف ایستگاه پلیس رفتند ، رژیم نژاد پرست بروی تظاهر کنندگان آتش گشود که بر اثر آن ۶۹ نفر کشته شده و بیش از ۱۵۰ تن زخمی گردیدند. این حادثه ، نقش کاتالیزور در تغییر شیوه های مبارزه و ترکیب اشکال مختلف مبارزه با حرکت های مسلحانه را داشت. در واقع رژیم آپارتاید عملا مقابله با خود را نیز بطرف حرکت مسلحانه سوق داده بود.

ظاهرا تغییر در شیوه های مبارزه و شروع حرکات مسلحانه، در داخل حزب کمونیست مورد بحث قرار گرفته بود. ولی در داخل «کنگره ملی آفریقا» این نلسون ماندلا بود که ضرورت مبازه مسلحانه علیه آپارتاید را مطرح ساخت.آلبرت لوتولی ، رئیس کنگره ملی آفریقا در آن هنگام ، معتقد بود که شیوهای مسالمت آمیز هنوز زمینه عمل دارد.بعد از مباحثات طولانی در آنشب ، آلبرت لوتولی گفته بود :« چه کسی گفته است که من آدم مسالمت جوئی هستم! اگر کسی جرآت کرد که به مرغ من دست بزند ، آنوقت می فهمد که من چقدر مسالمت جو هستم ! ماندلا پیروز شده بود. انتخاب اعلام روز شروع مبارزه مسلحانه در ۱۶ دسامبر نیز تصادفی نبود ، یعنی روزی که قریب صد سال پیش آفریکنرها توانسته بودند قبایل زولو را در کنار « رودخانه خون» شکست دهند. باین ترتیب ، سازمان جدیدی بنام « نیزه ملت» بوجود آمد که مستقل از کنگره ملی آفریقا بوده ولی بنام آن عمل می کرد . آرم این سازمان جدید همعرض کنگره ملی آفریقا نیز مشخص کننده مبارزات قبایل آفریقای جنوبی علیه آفریکنر هابود.ماندلا و جو اسلوو ،عهده دار سازماندهی این شاخه نظامی شدند.هردوی آنها حقوقدان و قبلا همکلاسی بودند. جو اسلوو می نویسد ما در آنزمان حتی یک تپانچه نیز نداشتیم.

با تشدید سرکوب و دستگیری ماندلا ، والتر سیسیلو (که ۲۲ سال زندان کشید) ، رهبران حزب کمونیست و کنگره ملی

آفریقا به کشورهای اطراف گریختند و سازماندهی مبارزه زیرزمینی و بسیج کارگران و و توده های وسیع مردم علیه آپارتاید رابرعهده گرفتند. ترکیب اشکال زیرزمینی و علنی سازماندهی مبارزات ، ونیز ترکیب اشکال قهر آمیزو صلح آمیز و فراقانونی ، ظرفیت های متنوعی را در جنبش فرانژادی علیه رژیم آپارتاید بوجود آورد. در آخرین سال های دهه ۱۹۸۰ ،سازماندهی مبارزات توده ای و بکار گیری تاکتیک های مختلف مبارزه از اعتصاب و تحریم گرفته تا موارد محدودی از مبارزه مسلحانه ، چنان گسترش یافته بود که سیستم آپارتاید ، دیگرغیر قابل حکومت کردن شده بود.در ۱۹۹۰ ، حدود ۷۲۰ تشکل ضد آپارتاید ، تحت « اتحاد دموکراتیک» سازمان یافته بودند.منشور آن نیز همان «منشور آزادی» کنگره ملی آفریقا بود . بعد از رفع ممنوعیت از کنگره ملی آفریقا و آزادی احزاب ، اولیور تامبو ، رهبر کنگره ملی آفریقا و کریس هانی ، رهبر شاخه نظامی آن که یکی از رادیکال ترین مخالفین آپارتاید بوده و مدتی نیزهمزمان مبارزات مسلحانه علیه حکومت یان اسمیت در زیمبابوه و علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی را عهده دار بود ، به کشور بازگشتند. کریس هانی دوره آموزش نظامی را در شوروی طی کرده بود ،و بعد از نلسون ماندلا محبوب ترین فرد در آفریقای جنوبی ، بویژه دربین جوانان بوده و رهبری حزب کمونیست را نیز از سال ۱۹۹۰ برعهده گرفت . دوسال پیش از آن ، نماینده اروپائی کنگره ملی آفریقا در پاریس ، خانم دالسی سپتامبر راکه مشغول تحقیق برای خرید اسلحه برای شاخه نظامی آن بود ، توسط عوامل آپارتاید با نه گلوله به قتل رساندند.وجود شاخه « نیزه ملت» باعث گردیده بود که حزب کمونیست و کنگره ملی آفریقا، رادیکالسیم نیروی جوانان را به درون خود جذب کند .در ۱۹۹۳، کریس هانی را نیز ترور کردند که در صورت زنده ماندن ، محتمل ترین جانشین ماندلا بود. نا آرامی واحتمال طغیان ممکن بود که کشور را فرا گیرد و ماندلا در طی سخنرانی با شنیدن این خبر گفت:« امشب میخواهم ازته قلب خود با تک تک شما آفریقای جنوبی ها ، از سیاه وسفید ، سخن بگویم. مردسفیدی سرشار از تعصب و نفرت ، به کشور ما آمده مرتکب چنان عمل احمقانه ای شده است که تمام کشور را در آستانه یک فاجعه قرار داده است ..قتل خونسردانه کریس هانی ، سراسر کشور و جهان را دچار شوک کرده است... اکنون زمان آنست که ما تمام آفریقای جنوبی ها دست دست هم و دربرابر آنهائی بایستیم که میخواهند آنچه را کریس هانی زندگی خود را بخاطر آن ،بخاطر آزادی همه ما ها وقف کرد ه است ، ازبین ببرند ».کریس هانی تداوم مبارزه ای را عهده دار شده بود که ماندلا بنا نهاده بود. ژاک دریدا ، فیلسوف فرانسوی نیز، کتاب « شبح مارکس » خود را بیاد کریس هانی تقدیم کرده است .ماندلا ، محصول چنین تاریخی از مبارزه و جزوی از سازندگان آن بود.

در صحنه جهانی ،فروریزی شوروی عامل دیگری را بر مبارزه علیه آپارتاید تزریق کرد. تا زمان فروریزی شوروی ، کشورهای غربی همچنان از رژیم آپارتاید در مقابل کنگره ملی آفریقا و مبارزات مردم علیه آن دفاع میکردند و معتقد بودند که در صورت بقدرت رسیدن کنگره ملی آفریقا ، تمامی مسیر اقیانوس هند در کنترل شوروی قرار خواهد گرفت.فروریزی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در اروپا، از یکسو پشتوانه حمایتی از کنگره ملی آفریقارا برداشت ، و ازسوی دیگر خاطر کشورهای غربی از شبح کمونیسم در آن کشور را آسوده ساخت و آنان به رژیم آپارتاید فشار آوردند که با کنگره ملی آفریقا وارد مذاکره و سازش شود. آزادی ماندلا و گذار مسالمت آمیز از آپارتاید، بر آیند این دینامیسم مبارزات داخلی کشور در طی سال های طولانی و نیز تغییرات عظیمی بود که در جهان رخ داده بود.

شاید اشاره به این واقعیت تلخ وهشدار دهنده در اینجا بی مورد نباشد که در کشورما ، افسران حزب توده ، زمانی نزدیک به طولِ زندان ماندلا و شرایط زندان بسیار بدتر از اورا تحمل کرده بودند ، و یا صفر قهرمانی از فرقه دموکرات آذربایجان ، که حدود ۳۲ سال در زندان های شاه ماند . اتهامات اینان و ماندلا ، چندان متفاوت ازهم نبود، لیکن نه یک جنبش توده ای و نه یک حزب سیاسی قدرتمندی در پشت آنان قرار داشت که ارج مبارزات آنان را پاس دارد، و بهمین دلیل نیز وارثین یک انقلاب ارتجاعی توانستند براحتی ازروی آنان رد شوند. همه افسران حزب توده را بجز یکی بدار کشیدند و صفر خان نیز بعد از آزادی حتی نتوانست به دیدار روستائی رود که در آن زاده شده بود ، و یکبارهم قصد جان او را کردند. زیرا نه رژیم شاه و از آن بدتر، رژیم جمهوری اسلامی بدلیل خشونت آسیائی و قرون وسطائی خود شباهتی به آپارتاید داشتند و نه جنبش توده ای که خمینی را فقط می توانست پرورش دهد شباهتی به جنبش پشت سر ماندلا داشت ، و نه آن اوپوزیسیونی که دنبال «خط امام» بود و امروز نیز انتظار دارد که ازدرون آن بالاخره شاید روزی از درون صندوق های سحر آمیز آن یک ماندلای عمامه دار ظهور کند !

آفریقای جنوبی بعدِآپارتاید ، از نظر سیاسی یک رژیم دموکراتیک است و با رای آزاد مردم بقدرت رسید ه است که در آن

انسان «آزاد بدنیا می آید». قانون اساسی آن یکی از دموکراتیک ترین قوانین اساسی جهان است که بر برابری همه انسانها وبرابری جنسی و نژادی و قومی همه افراد کشور استواراست و آزادی اندیشه و حق تشکل و حاکمیت قانون ، ارکان بنیادی آنرا تشکیل میدهند. لیکن نحوه گذار از آپارتاید، فارغ از تاثیرات ویرانگر نئولیبرالیسم نیز نبوده است . در واقع ، دوره بعد از آپارتاید ، نخبگان کنگره ملی آفریقا را در درون طبقه حاکم سفید پوست آپارتاید جذب کرده و آپارتاید طبقاتی را جایگزین آپارتاید رنگ و نژاد کرده است که نطفه های آن درست در دوره ریاست جمهوری ماندلا شکل گرفت.ودرست این جنبه از ماندلا مورد تحسین جهانی رهبران کشورهای غرب است . پلیس آن همانند شارپ ویل در ۱۹۶۰، بروی معدنچیان اعتصابی گلوله می گشاید ، از هر سه زن بیک زن تجاوز جنسی میشود و فقر وفلاکت بیداد می کند. یکی از کادر های قدیمی کنگره ملی آفریقا با اشاره به وضعیت موجود می نویسد که در آستانه گذار ، کشورهای غربی و کمپانی های بزرگ آنها دیدند که ازطریق مذاکره ،بیشتر سود میبرند تا از یک جنگ داخلی طولانی. ما در آنزمان بهتر از این می توانستیم عمل کنیم . توازن قدرت و شرایط برای تغییرات رادیکال بنفع ما بود ، ولی ما « در هنگام گذار گُم شدیم».اقتصاد دانان جوان کنگره ملی آفریقا که تحصیل کرده دانشگاه های غرب بودند ، گزارشات وشبح ترسناکی را برای ماندلا از ملی کردن معادن و اصلاحات عمیق اقتصادی بنفع مردم ارائه میدادند. در نتیجه ، تمام امکاناتی را که برای ریشه کردن فقر،که سوگند وفاداری ماندلا و کنگره ملی آفریقا برای « فقیرترین فقیر ها» در آفریقای جنوبی بود ، ازدست رفت.ما« منشور آزادی» کنگره ملی را بدور انداختیم ، بدهی های کلان حکومت آپارتاید را بر عهده گرفتیم ،مالیات بر سوپر ثروتمند ها را که ازطریق آن می توانستیم برنامه های توسعه و عمران خود را پیش ببریم ، کنار گذاشتیم ، برای شرکت های داخلی و بین المللی که از آپارتاید بهره مند شده بودند، هیچگونه محدودیتی قائل نشدیم ، هر گونه سیاست حمایتی از اقتصاد خود را ترک کردیم و در مقابل ، با بکارگیری توصیه های اصول نئو لیبرالی ، محدود کردن بودجه را در پیش گرفتیم و گذاشتیم که بی رادع و مانعی ، ثروت های کشور را بخارج انتقال دهند.در سال ۲۰۰۸، پنجاه درصد از فقیرترین لایه های جمعیت ، فقط ۷,۳ ازدر آمد های کشور را داشتند، حال آنکه هشتاد و دو در صد از سفید ها ، جزو ۲۰در صد از صاحبان بالاترین در آمد ها بودند .دوره بعد از آپارتاید ، دوره پیروزی نئو لیبرالیسم و جایگزینی تبعیض نژادی با آپارتاید طبقاتی بود که الگوی حاکم در بسیاری ازکشورهاست. بگفته اسلوج زیزک ، ماندلا خود به تلخی میدانست که تمجید جهانی در رسانه ها از او ، ماسک و پرده پوششی است بر آرزوهای تحقق نیافته او![1]

هدایت سلطان زاده
۱۲ دسامبر ۲۰۱۳
۲۲ آذر ۱۹۹۲

[1] درمورد نکات فوق ، رجوع شود به گاردین
http://www.theguardian.com/commentisfree/2013/jun/24/anc-faustian-pact-mandela-fatal-error
و
http://www.theguardian.com/commentisfree/2013/dec/09/if-nelson-mandela-really-had-won